

فهرست مطالب

کلیات

کلام (۱)، کلمه و اقسام آن (۲)، اسم (۲)، فعل (۳)، حرف (۳)، حروف هجا (۴)، حروف شمسی و حروف قمری (۴)، حروف عله و مدّ و لین (۵)، حرکت، سکون، تنوین، ضوابط (۶)، سنجیدن کلمات (۸)، طرز استفاده از معجمها و کتابهای لغت برای پیدا کردن کلمات (۱۱)، شیوه تنظیم کتابهای لغت و معجمهای قرآن و حدیث (۱۱)

بخش اول: صرف

۱۷

فعل

فعل ماضی (۱۸)، فعل مضارع (۲۰)، فعل امر (۲۳)، بنای فعل امر حاضر یا مخاطب (۲۴)، فعلهایی که از فعل مضارع ساخته می‌شوند (۲۶)، نون تأکید (۲۸)، بررسی فعل به اعتبار حروف آن (۳۱)، الف (فعل ثلاثی مجرد (۳۱)، اوزان و ابواب ثلاثی مجرد (۳۱)، ب (فعل ثلاثی مزید (۳۲)، ج (فعل رباعی مجرد (۳۵)، د (فعل رباعی مزید (۳۶)، معانی ابواب ثلاثی مزید (۳۸)، الف (معانی باب افعال (۳۸)، ب (معانی باب تفعیل (۳۹)، ج (معانی باب مفاعله (۴۰)، د (معانی باب افتعال (۴۰)، ه (معانی باب انفعال (۴۱)، و (معانی باب تفعّل (۴۱)، ز (معانی باب تفاعل (۴۲)، ح (معانی باب افعلال (۴۲)، ط (معانی باب استفعال (۴۲)، ی (معانی باب افعیلال (۴۳)، یا (معانی باب افعیعال (۴۳)، یب (معانی باب اُفْعُول (۴۳)، فعل صحیح و فعل معتل (۴۴)، الف (صحیح (۴۴)، ب (معتل (۴۴)، جدول افعال صحیح و معتل (۴۶)، فعل لازم و فعل متعدی (۶۶)، الف (فعل لازم (۶۶)، ب (فعل متعدی (۶۶)، روش متعدی کردن فعل لازم (۶۷)، فعل معلوم و فعل مجهول (۶۹)، بنای فعل مجهول (۶۹)، الف (بنای فعل ماضی مجهول (۶۹)، ب (بنای فعل مضارع مجهول (۷۰)، تحلیل صرفی فعل (۷۱)، افعال غیرمتصرف (۷۲)، جدول تحلیل صرفی فعل (۷۶)

پنج

نشانه‌های اسم (۷۷)، اسم متصرف و اسم غیرمتصرف (۷۷)، اقسام اسم متصرف (۷۸)، اقسام اسمهای مشتق (۷۸)، مصدر (۹۴)، اقسام مصدر به اعتبار جامد و مشتق بودن (۹۴)، بررسی اسم به اعتبار حروف اصلی و زاید (۹۵)، اسم ثلاثی مجرد (۹۶)، اوزان اسمهای ثلاثی مجرد (۹۶)، اوزان اسمهای رباعی مجرد (۹۸)، اوزان اسمهای رباعی مزید (۹۸)، اوزان اسمهای خماسی مجرد (۹۸)، اوزان اسمهای خماسی مزید (۹۸)، بررسی اسم با توجه به حرف پایانی آن (۱۰۰)، اسم مقصور (۱۰۰)، اقسام اسم مقصور (۱۰۰)، اسم ممدود (۱۰۱)، اقسام اسم ممدود (۱۰۱)، اسم منقوص (۱۰۲)، افراد و تثنیه و جمع در اسم (۱۰۴)، الف (اسم مفرد (۱۰۴)، ب) اسم مثنی (۱۰۴)، اسمهای ملحق به مثنی (۱۰۴)، تثنیه اسمهای مقصور (۱۰۵)، تثنیه اسمهای ممدود (۱۰۵)، تثنیه اسمهای منقوص (۱۰۶)، جمع (۱۰۸)، اقسام جمع (۱۰۸)، جمع مذکر سالم (۱۰۸)، جمع مؤنث سالم (۱۱۲)، جمع مکسر (یا جمع تکسیر) (۱۱۵)، ج) اسم جمع (۱۱۹)، اسم مذکر و مؤنث (۱۲۱)، اسم مذکر (۱۲۱)، اسم مؤنث (۱۲۲)، علائم تأنیث (۱۲۲)، اقسام اسم مؤنث (۱۲۲)، نسبت (۱۲۵)، احکام اقسام نسبت (۱۲۵)، تصغیر (۱۳۰)، بنای اسم مصغر (۱۳۰)، احکام تصغیر (۱۳۱)، اسم غیر متصرف (۱۳۴)، ۱. ضمائر (۱۳۴)، اقسام ضمائر (۱۳۴)، ۲. اسماء اشاره (۱۳۸)، اقسام اسم اشاره (۱۳۸)، ۳. موصولات (۱۴۲)، اقسام اسم موصول (۱۴۳)، ۴. اسماء شرط (۱۴۸)، اقسام اسم شرط (۱۴۸)، ۵. اسماء استفهام (۱۵۲)، ۶. بعضی از کنایات (۱۵۵)، ۷. بعضی از ظروف (۱۵۷)، ظرفهای متصرف و غیرمتصرف (۱۵۸)، ۸. اسم فعل (۱۶۲)، ۹. عدد (۱۶۶)، اقسام عدد اصلی (۱۶۶)، اقسام عدد ترتیبی (۱۶۸)، معرفه و نکره (۱۷۱)، اقسام اسماء معرفه (۱۷۱)، علم (۱۷۲)، معرفه به اضافه (۱۷۵)، صحیح و معتل در اسم (۱۷۶)، تحلیل صرفی اسم «تجزیه اسم» (۱۷۸)، جدول تحلیل صرفی اسم (۱۷۹)

اقسام حروف معانی (۱۸۰)، ۱. به اعتبار اختصاص آنها به اسم یا فعل (۱۸۰)، ۲. به اعتبار عامل و غیرعامل بودن آنها (۱۸۰)، الف) حروف عامل (۱۸۱)، ب) حروف غیرعامل (۱۸۲)، ۳. به اعتبار معانی آنها (۱۸۴)، تحلیل صرفی حرف (۱۸۵)، جدول

تحلیل صرفی کلمه (۱۸۶)، تکمله (۱۸۸)، ادغام (۱۸۸)، اعلال (۱۹۱)، ۱. اعلال به حذف (۱۹۲)، ۲. اعلال به قلب (۱۹۳)، ۳. اعلال به نقل و تسکین (۱۹۶)، اعلال یا ابدال همزه (۱۹۷)

بخش دوم: نحو

۲۰۳

نگرشی بر ساختار کلام

معرب و مبنی (۲۰۳)، کلمات مبنی (۲۰۳)، بررسی معرب و مبنی در افعال (۲۰۴)، اقسام اعراب (۲۰۵)، اعراب فعل مضارع (۲۰۶)، مواضع رفع فعل مضارع (۲۰۶)، مواضع نصب فعل مضارع (۲۰۶)، مواضع جزم فعل مضارع (۲۱۰)، اعراب اسم (۲۱۴)، مواضع رفع اسم (۲۱۴)، الف) فاعل (۲۱۴)، مطابقت فعل و فاعل (۲۱۷)، تقدیم و تأخیر فاعل (۲۱۹)، ۱. تقدیم فاعل بر مفعول^ب (۲۱۹)، ۲. تقدیم مفعول^ب بر فاعل (۲۲۰)، بررسی اعراب اسم (۲۲۱)، ۱. بررسی اعراب لفظی (یا ظاهری) (۲۲۲)، ۲. بررسی اعراب نیابی (یا اعراب به حروف) (۲۲۲)، الف) اسماء سته (۲۲۳)، ب) اسمهای مثنی (۲۲۴)، ج) جمع مذکر سالم (۲۲۴)، ۳. بررسی اعراب تقدیری (۲۲۷)، الف) اسم مقصور (۲۲۷)، ب) اسم منقوص (۲۲۷)، ج) اسمهای مضاف به یاء متکلم (۲۲۸)، ۴. بررسی اعراب محلی (۲۲۹)، ب) نایب فاعل (۲۳۰)، ج و د) مبتدا و خبر (۲۳۳)، ه) نواسخ (۲۴۸)، مواضع نصب اسم (۲۸۱)، ۱. مفعول^ب (۲۸۱)، اقسام فعل متعدی (۲۸۳)، افعال قلوب و افعال تحویل (۲۸۳)، افعالی که سه مفعول^ب را منصوب می کنند (۲۹۲)، اقسام منادا (۳۱۰)، اقسام مستغاث (۳۱۶)، ۲. مفعول مطلق (۳۳۴)، ۳. مفعول^{فیه} «ظرف» (۳۴۰)، ۴. مفعول^{له} یا مفعول^ل لاجله (۳۵۵)، ۵. مفعول^{معه} (۳۵۷)، ۶. حال (۳۶۰)، ۷. تمیز یا تمییز (۳۷۵)، ۸. استثنا (۳۸۷)، مواضع جرّ اسم (۳۹۳)، ۱. مجرور به حرف جرّ (۳۹۳)، متعلق جار و مجرور (۳۹۵)، ۲. مجرور به اضافه (۳۹۸)، اقسام اضافه (۳۹۹)، اسماء منصرف و غیرمنصرف (۴۱۰)، ۱. اسم منصرف (۴۱۰)، ۲. اسم غیرمنصرف (۴۱۰)، اقسام اسمهای غیرمنصرف (۴۱۰)، توابع (۴۱۵)، ۱. صفت یا نعت (۴۱۵)، اقسام نعت حقیقی (۴۱۶)، اقسام صفت (۴۱۹)، ۲. تأکید یا توكید (۴۲۳)، ۳. بدل (۴۲۷)، الف) بدل کل از کل (۴۲۷)، ب) بدل بعض یا جزء از کل (۴۲۷)، ج) بدل اشتمال (۴۲۸)،

د) بدل مبین (۴۲۸)، ۴. عطف بیان (۴۳۲)، وجوه افتراق عطف بیان با بدل (۴۳۳)،
مشهورترین موارد کاربرد عطف بیان (۴۳۴)، ۵. عطف نسق یا عطف به حروف
(۴۳۵)، حذف حرف عطف (۴۳۶)، اقسام عطف (۴۳۷)، بررسی جمله و تقسیمات
آن (۴۴۱)

۴۶۳

منابع و مآخذ

کلیات

کلام

کلام در اصطلاح نحویان، سخنی است که در بردارنده اسناد است و باید مفید فایده باشد و سکوت بر آن صحیح. مانند:

الْحَقُّ مُرٌّ^۱.

إِعْقَلْ وَ تَوَكَّلْ^۲.

قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ.

این مثالها یا از دو اسم تشکیل یافته‌اند، مانند: الْحَقُّ مُرٌّ و یا از یک فعل و یک اسم، مانند: قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ، و إِعْقَلْ وَ تَوَكَّلْ یعنی «إِعْقَلْ أَنْتَ» و «تَوَكَّلْ أَنْتَ» که «أَنْتَ» باید حذف شود.

تمرین

بر پایه تعریف کلام درباره مثالهای زیر بحث کنید.

۱. إِذَا كُنْتَ فِي حَاجَةٍ مُرْسِلًا^۳.

۲. آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ^۴.

۱. حق تلخ است (دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، انتشارات امیر کبیر، ج ۱، ص ۲۴۲).

۲. عقال بر زانوی شتر ببند و توکل کن (همان، ج ۱، ص ۱۸۵).

۳. آنگاه که در پی حاجتی رسولی فرستادی (طرفه بن العبد ر.ک.: عبدالقادر رازی، محمد بن

ابی بکر، امثال و حکم، ترجمه دکتر فیروز حریرچی، ص ۱۴۰).

۴. آخرین مداوا داغ نهادن است (دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۹).

۳. آفَةُ الْعِلْمِ النَّسِيَانُ.^۱
۴. اِتَّقُوا مِنْ غَضَبِ الْحَلِيمِ.^۲
۵. اَدْخُلُوا الْبُيُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا.^۳
۶. وَلَا تَنْسَ نَصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا.^۴
۷. اِنْ كَانَ لَا يُغْنِيكَ مَا يَكْفِيكَ.^۵

نمونه حل تمرین

اِذَا كُنْتَ فِي حَاجَةٍ مُرْسِلًا: این عبارت کلام نحوی کامل نیست، برای آنکه سکوت بر آن جایز نیست.

کلمه و اقسام آن

کلمه - در هر زبانی - لفظی است که برای معنی واحدی وضع شده است و از هجاها تشکیل یافته و در زبان عربی بر سه قسم است: اسم، فعل، حرف.

اسم

اسم کلمه‌ای است که به طور مستقل و بدون توجه به زمان بر معنایی دلالت کند؛ مانند: الْعِلْمُ نَافِعٌ. و الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ.^۶ هر دو جمله از اسم تشکیل یافته‌اند.

۱. آفت دانش فراموشی است (همان، ج ۱، ص ۴۰).
۲. از خشم مردم بردبار پرهیزید (همان، ج ۱، ص ۸۳).
۳. به خانه‌ها از درهای آنها درآیید (همان، ج ۱، ص ۸۸).
۴. و نصیب خود از دنیا را فراموش مکن (سوره القصص (۲۸)، (۷۷)).
۵. اگر حد کفاف تو را بی‌نیاز نمی‌کند (یک مصراع از شعر ابوالعتاهیه است. ر.ک.: عبدالقادر رازی، امثال و حکم، ص ۵۸).
۶. تنگ‌چشمی فراهم‌آورنده بدیهای عیبهاست (نهج البلاغه، ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، ص ۴۳۰).

فعل

فعل کلمه‌ای است که در یکی از سه زمان گذشته، حال، و آینده بر معنایی دلالت کند؛ مانند: كَتَبْتُ قِصَّةَ شَوْقِي،^۱ أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ،^۲ تُعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا.^۳

حرف

حرف کلمه‌ای است که معنی مستقلی ندارد و با زمان نیز همراه نیست اما میان اجزای کلام ارتباط برقرار می‌کند؛ مانند: السَّلَامَةُ فِي الْوَحْدَةِ.^۴ و النِّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ. دو کلمه «فی» و «مِنْ» حرف‌اند و میان اجزای جمله‌ها رابطه معنایی ایجاد کرده‌اند. و «ال» کلمات را به صورت معرفه درآورده است.

تمرین

در ابیات زیر اسم و فعل و حرف را جدا کنید و بنویسید.

۱. صَرَفَ أَسَاكَ فَلَا مَحَالَةَ وَقَعَ بِكَ مَا تُحِبُّ مِنَ الْأُمُورِ وَ تَكْرَهُهُ.^۵
۲. وَإِنْ تَفَقَّ الْأَنَامُ وَ أَنْتَ مِنْهُمْ فَإِنَّ الْمِسْكَ بَعْضُ دَمِ الْغَزَالِ.^۶
۳. إِذَا جَاءَ مُوسَى وَ أَلْقَى الْعَصَا فَقَدْ بَطَلَ السِّحْرُ وَ السَّاحِرُ.^۷

۱. داستان اشتیاق خود را نوشتم.

۲. شما را به ترسکاری از خدای تعالی سفارش می‌کنم (نهج البلاغه، ص ۲۳۲).

۳. چیزها با اضداد خود شناخته می‌شوند (دهخدا، امثال و حکم، ج ۱، ص ۵۴۸).

۴. سلامت در تنهایی گزیدن است (منسوب به اویس قرنی، همان، ج ۱، ص ۲۵۳).

۵. اندوه خویشتن بزدای، چون ناگزیر آنچه از کارها که دوست می‌داری و یا ناپسند می‌شماری به تو می‌رسد (عبدالقادر رازی، امثال و حکم، ص ۱۱۶).

۶. اگر بر مردم برتری می‌یابی در حالی که خود از مردمانی (تعجب مکن که) مشک هم قسمتی از خون غزال است (و برتری بسیار بر آن دارد) (متنی، شرح دیوان متنبی، عبدالرحمن البرقوقی، بیروت، ج ۳، ص ۱۵۱).

۷. آنگاه که موسی بیاید و عصا را بیفکند جادو و جادوگر هر دو باطل می‌شوند (عبدالقادر رازی، امثال و حکم، ص ۱۷۶).

نمونه حل تمرین

صَرَفٌ: فعل. آسا: اسم. كَ: اسم. ف: حرف. لا: حرف. مَحَالَّةً: اسم. واقعٌ: اسم.

حروف هجا

حروف هجا که کلمات زبان عربی از آنها تشکیل می‌شود بیست و هشت حرف است بدین شرح: أ، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، ل، م، ن، ه، و، ی، ا.^۱

حروف شمسی و حروف قمری

اگر در تلفظ کلمات زبان عربی دقت بیشتری کنیم ملاحظه خواهیم کرد برخی از کلمات وقتی با «ال» می‌آیند هنگام تلفظ «لام» آنها بر زبان جاری می‌شود؛ مانند: أَلْعِلْمُ، أَلْحَمْدُ، أَلْخَيْرُ.

اما در بعضی دیگر «لام» تلفظ نمی‌شود بلکه به حرف مابعد خود تبدیل و مشدد می‌شود؛ مانند: «الرَّحْمَنُ»، «السَّلَامُ»، «الشَّمْسُ». چنان‌که می‌بینیم کلمه اول «اررحمن»، کلمه دوم «اس‌سلام» و کلمه سوم «اش‌شمس» تلفظ می‌شود. آن دسته از حروف را که لام «ال» در آنها تلفظ می‌شود حروف قمری و دسته دیگر را که لام «ال» در آنها تلفظ نمی‌شود حروف شمسی می‌خوانند.

حروف قمری چهارده حرف‌اند و عبارت‌اند از: أ، ب، ج، ح، خ، ع، غ، ف، ق، ک، م، ه، و، ی. مانند: أَلْإِنْسَانُ، أَلْبَدْرُ، أَلْجَوَادُ، أَلْحَمْدُ، أَلْخَلِيلُ، أَلْعَالِمُ، أَلْغَرِيبُ، أَلْفَاعِلُ، أَلْقَمَرُ، أَلْكَامِلُ، أَلْمُؤْمِنُ، أَلْهَادِي، أَلْوَحْيُ، أَلْيَسْرُ.

حروف شمسی نیز چهارده حرف‌اند و عبارت‌اند از: ت، ث، د، ذ، ر، ز، س،

۱. اولین و آخرین حرف یکسان تلفظ نمی‌شوند؛ نخستین حرف (همزه) از بیخ گلو ادا می‌شود؛ مانند: أَمْرٌ و سَأَلَ و آخرین حرف (آ) با وضعی خاص با باز کردن دهان از فضای باز دهان بیرون می‌آید. به همین دلیل برخی از عالمان نحو با تفکیک همزه و الف حروف الفبا را بیست‌ونهم حرف شمرده‌اند.

ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن. مانند: التُّرْبَةُ، التُّورَةُ، الدَّلِيلُ، الذُّبُّ، الرَّحِيمُ، الزَّائِرُ، السَّلَامَةُ، الشُّوقُ، الصَّدْرُ، الضَّمَانَةُ، الطَّرِيقُ، الظُّلْمَةُ، اللَّوْنُ، التُّورُ.

حروف عله و مدّ و لین

سه حرف «الف» و «واو» و «یاء» را - که حرف «الف» در اصل «واو» و یا «یاء» بوده است - حروف عله گویند.

حروف عله تحت شرایطی یا حروف مد هستند و یا حروف لین:

۱. حروف عله وقتی که متحرک اند فقط حرف عله نامیده می شوند؛ مانند: وَعْدَةٌ و يُسْرٌ و خَشِيَّةٌ و حَوْلٌ.^۱

۲. وقتی حروف عله ساکن باشند و حرکت حرف ماقبل آنها مناسب و مجانس^۲ با آنها باشد آنها را حروف مدّ گویند؛ مانند: الْجُوعُ، الْمَالُ، النُّورُ.

یادآوری. حرف «الف» همواره پس از حرف مفتوح می آید و همیشه ساکن است پس در همه مواقع حرف مدّ است.

۳. وقتی حروف عله ساکن باشند و حرکت ماقبل، مجانس آنها نباشد، آنها را حروف لین می گویند؛ مانند: الْقَوْلُ، الْعَوْدُ، السَّيْلُ و الْمَيْلُ.

تمرین

حروف عله و اقسام آنها را در احادیث و آیات زیر مشخص کنید.

۱. كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً.^۳

۲. الْمَوْتُ كَفَّارَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ.^۴

۱. دویینی.

۲. حرکت مناسب و مجانس با «واو» ضمه است، مانند: نُوحٌ و حرکت مناسب با «یاء» کسره است؛ مانند: وَزَيْرٌ و حرکت مناسب با «الف» فتحه است؛ مانند: فَاعِلٌ.

۳. مردم یک امت بودند (سوره بقره (۲)، (۲۱۳).

۴. مرگ کفار گناهان هر مسلمانی است (حدیث، ر.ک.: شرح فارسی شهاب الاخبار، ص ۲۵).

۳. كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ.^۱

۴. الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ.^۲

۵. أَلِدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ.^۳

۶. خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ.^۴

۷. أَقِلَّ مِنَ الدِّينِ تَعِيشُ حُرًّا.^۵

نمونه حل تمرین

الف «کان» و «الناس» حرف مد است.

واو در «واحدة» حرف عله است.

حرکت، سکون، تنوین، ضوابط

از نظر گاه علم زبان‌شناسی هر لفظی از اجزایی تشکیل شده است. کوچک‌ترین جزء هر لفظی یا صامت است یا مصوت.^۶ در زبان عربی مصوت‌های کوتاه را حرکت گویند^۷ که بر سه قسم است: فتحه (ـَ) که «أ» تلفظ می‌شود و کسره (ـِ) که «إِ» تلفظ می‌شود و ضمه (ـُ) که «أُ» تلفظ می‌شود. در مقابل حرکت سکون است و نشان سکون در زبان عربی (ـْ) دایره کوچکی است که روی حرف گذاشته می‌شود.

به عنوان مثال در کلمه «مُنَاسِبٌ»: حرف «میم» مضموم است و حرف «تاء» مفتوح و حرف «نون» نیز مفتوح است. «الف» همواره ساکن است و حرف مد به حساب می‌آید. حرف «سین» مکسور و حرکت «باء» پیرو اعراب کلمه است.

۱. هر چیزی نابودشونده است به جز وجه حق تعالی (سوره قصص (۲۸)، ۸۸).

۲. شرم داشتن از ایمان است (حدیث، ر.ک.: شرح فارسی شهاب‌الخبار، ص ۲۳).

۳. خدای تعالی را برای بندگی و یا نیاز خود) خواندن سلاح مؤمن است (همان، ص ۲۰).

۴. بهترین مردم سود رساننده‌ترین آنها به مردم است (همان، ص ۱۴۴).

۵. وام کم دار تا آزاد زندگی کنی (همان، ص ۷۷).

۶. مصوت صدایی است که با لرزش تارهای صوتی از گلو بیرون می‌آید و در هنگام ادای آن فضای دهان گشوده می‌شود (ر.ک.: ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۵۳).

۷. مراد از حرکت در اینجا مصوت‌های کوتاه است چه مصوت‌های بلند را در عربی حروف مدّ گویند.

تنوین

نون ساکنی است که در آخر اسمهای معرب و منصرف - بنا به نقش نحوی کلمه - می آید ولیکن نوشته نمی شود و تنها به صورت نون ساکن خوانده می شود و علامت آن تکرار حرکت است.

تنوین بر سه قسم است: تنوین رفع (ـَ)، تنوین نصب (ـِ) و تنوین جر (ـِ)؛ مانند هذا کتابٌ و قرأتٌ کتاباً و اشتريتُ خمسةً کُتُبٍ که کلمه «کتاب» به ترتیب کتابین و کتابین و کُتُبین تلفظ می شود. علاوه بر حرکتها و تنوینهای سه گانه، علامتهای دیگری نیز در نوشتن به کار می روند که آنها را ضوابط گویند و عبارت اند از: شد، مد، همزه قطع و همزه وصل.

شده علامتی است که در مواقع معینی به جای یکی از دو حرف یکسان گذاشته می شود و علامت آن (ـَ) است که در اصطلاح تشدید نامیده می شود؛ مانند «مُعَلِّمٌ» که نشان تشدید به جای یکی از دو «لام» آمده است؛ یعنی «لام» در «لام» ادغام شده است. تلفظ این کلمه مُعَلِّمٌ است.

مده اگر حرف همزه با الف و یا دو همزه در یک لفظ کنار هم بیایند به شرط آنکه حرف دوم ساکن باشد به جای حرف دوم از نشان مد (ـَ) استفاده می شود؛ مانند «أَمَنَ» که در اصل «أَمِنَ» و «أَجَلَ» که در اصل «أَجِلُّ» بوده است. در مثال نخستین دو «همزه» و در مثال دوم یک «همزه» و یک «الف» در یک جا جمع شده اند و در هر دو مثال حرف دوم ساکن است؛ بنابراین از دو همزه یا یک همزه و یک الف حرف دوم به شکل مد در آمده است.

همزه قطع. همزه ای است که در هر جای جمله قرار بگیرد تلفظ می شود؛ مانند: أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَأَحْسِنُوا آدَابَهُمْ. در این مثال همزه «أَكْرِمُوا»، «أَحْسِنُوا» و «أَوْلَادٌ» همزه قطع است که در هر جای جمله بیاید تلفظ می شود.

همزه وصل. همزه ای است که اگر در آغاز جمله قرار بگیرد خوانده می شود و اگر در اثنای جمله بیاید خوانده نمی شود؛ مانند: أَلْعَاجِزُ مَنْ أَتَبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَ تَمَنَّى

عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِي. ^۱ همزه‌های «إِتَّبِعَ» و «أَلَّهِ» و «الْأَمَانِي» همزه وصل اند. همان گونه که مشاهده می‌شود همزه وصل را با نشانه «ص» در بالای آن مشخص می‌کنند.

تمرین

در احادیث زیر ضوابط را مشخص کنید.

۱. اذْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ وَبَقَاءَ التَّبِعَاتِ.^۲
۲. رَبِّ قَوْلٍ أَنْفَدُ مِنْ صَوْلٍ.^۳
۳. لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى.^۴
۴. مَا أَكْثَرَ الْعَبْرَ وَأَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ.^۵
۵. آفَةُ الْجُودِ السَّرْفُ.^۶

نمونه حل تمرین

همزه «أذْكُرُوا» و «انْقِطَاع» و «اللذات» و «التبغات» همزه وصل است و در کلمه «اللذات» حرف «ذال» مشدد است.

سنجیدن کلمات

در زبان فارسی هر کلمه را می‌توان با کلمه دیگری که در وزن و حرکات با آن هماهنگ باشد سنجید و هم‌وزن قرار داد چنان‌که بعضی فرهنگ‌نویسان چنین کرده‌اند و گفته‌اند: «سبزک» بر وزن «نغزک» و «سار» بر وزن «چار». اما در زبان عربی برای این‌گونه سنجش از شیوه‌های معینی استفاده می‌شود؛ با این توضیح که

۱. عاجز کسی است که نفس او از امیالش پیروی کند و او آرزوی آمرزش از خدای تعالی داشته باشد (حدیث، ر.ک.: شرح فارسی شهاب‌الاجبار، ص ۲۶).
۲. به یاد بیاورید انقطاع لذات و بر جای ماندن تبعات آنها را (نهج البلاغه، ص ۴۳۹).
۳. بسا سخن که کاری‌تر از حمله است (همان، ص ۴۳۱).
۴. هیچ شرفی برتر از اسلام نیست و نه عزتی ارجمندتر از پرهیزگاری (همان، ص ۴۳۷).
۵. پندها چه بسیار است و پند گرفتنها چه اندک (همان، ص ۴۱۶).
۶. آفت بخشش اسراف کردن است (حدیث، ر.ک.: شرح فارسی شهاب‌الاجبار، ص ۱۳).

کلمه‌ای را که مورد سنجش قرار می‌گیرد موزون و قالبی را که با آن موزون را می‌سنجند میزان نامند.

بررسی کلمات عربی نشان می‌دهد که حروف کلمات عربی یا اصلی‌اند یا زاید. مانند: «عِلْمٌ» و «عَالِمٌ» که در کلمه «عِلْمٌ» هر سه حرف اصلی‌اند و در کلمه «عَالِمٌ» الف زاید است.

حروف اصلی کلمات عربی در اسم سه یا چهار یا پنج حرف و در فعل سه یا چهار حرف است.^۱ کلماتی را که سه حرف اصلی دارند با «فاء» و «عین» و «لام» می‌سنجند؛ مانند قَلَمٌ بر وزن «فَعْلٌ» که حرف «قاف» را «فاء» الفعل، حرف «لام» را «عین» الفعل و حرف «میم» را «لام» الفعل گویند.

برای سنجیدن کلماتی که چهار حرف اصلی دارند «لامی» دیگر در میزان می‌افزایند؛ مانند دَخْرَجَ بر وزن فَعْلَلٌ و جَعْفَرٌ بر وزن فَعْلَلٌ و حرف چهارم اصلی را لام الفعل دوم گویند.

همچنین برای سنجیدن کلماتی که پنج حرف اصلی دارند سه لام پس از فاء و عین در میزان می‌افزایند؛ مانند سَفْرَجَلٌ بر وزن فَعْلَلٌ. در این مثال «راء» لام الفعل اول و «جیم» لام الفعل دوم و «لام» لام الفعل سوم محسوب می‌شود.

در زبان عربی در موارد بسیاری حرفهای زاید در فعل بر حروف اصلی اضافه می‌شوند. در این صورت حرف یا حروف زاید موزون عیناً در میزان افزوده می‌شود؛ مانند «عَالِمٌ» بر وزن «فَاعِلٌ» و «عَلِيمٌ» بر وزن «فَعِيلٌ» و «مَعْلُومٌ» بر وزن «مَفْعُولٌ» و «تَعْلِيمٌ» بر وزن «تَفْعِيلٌ» و «إِسْتِعْلَامٌ» بر وزن «إِسْتِفْعَالٌ». در هر صورت مجموع حروف اصلی و زاید از هفت حرف تجاوز نمی‌کند. باید توجه داشت که اگر حروف زاید از تکرار حرف اصلی حاصل شود، حرف مکرر در موزون، در میزان نیز تکرار می‌شود؛ مانند «عَلَّمٌ» بر وزن فَعَّلَ (تکرار عین الفعل) و جَلَّبَ بر وزن فَعَّلَ (تکرار لام الفعل).

۱. با توجه به وضع کلمات، حروف اصلی در اسم و فعل کمتر از سه حرف نیست اما گاهی بنا به دلایلی، اسم یا فعل ممکن است دو یا حتی یک حرف داشته باشد. مانند: أَبٌ، أَخٌ، قُلٌّ، بَعٌ و قِ (فعل امر از وَقَى یَقِي) که یک یا دو حرف از حروف اصلی آنها حذف شده است.

یادآوری ۱. کلماتی نظیر «إِزْدِحَام»، «إِصْطِبَار»، «اضْطِرَاب» و «اطْلَاع» که در آنها مطابق قواعد ابدال «تاء» زایدِ بابِ افتعال به «طاء» و «دال» بدل شده است، به هنگام سنجیدن بر وزن افتعال سنجیده می‌شوند، نه بر وزن افدعال یا افطعال.

یادآوری ۲. هرگاه به سبب اعمال قواعد اعلال حرف یا حروفی از موزون حذف شود، از میزان نیز حذف می‌شود؛ مانند قاض بر وزن فاع (در اصل قاضی) و ق بر وزن ع که از «تقی» گرفته شده است و طرز ساختن آن را در فعل امر خواهیم دید.

یادآوری ۳. حروفی که به منظور تصریف، تعریف یا تأنیث به فعل یا اسم افزوده می‌شوند، حروف زاید محسوب نمی‌شوند و عیناً در میزان اضافه می‌شوند؛ مانند یَضْرِبُ بر وزن «يَفْعَلُ» و مانند الْقَلَمُ بر وزن الْفَعْلُ و مانند فَاطِمَةُ بر وزن فاعِلَةٌ.^۱

تمرین

در ابیات زیر اسماء و افعال را با «فاء» و «عین» و «لام» بسنجید.

۱. يَا أَعْدَلَ النَّاسِ إِلَّا فِي مُعَامِلَتِي فَيْكَ الْخِصَامُ وَأَنْتَ الْخَصْمُ وَالْحَكْمُ^۲
۲. إِذَا نَظَرْتُ نُيُوبَ اللَّيْلِ بَارِزَةً فَلَا تَظُنَّنَّ أَنَّ اللَّيْلَ مَبْتَسِمٌ^۳
۳. فَالْخَيْلُ وَاللَّيْلُ وَالْبَيْدَاءُ تَعْرِفُنِي وَالسَّيْفُ وَالرُّمْحُ وَالْقِرْطَاسُ وَالْقَلَمُ^۴
- وَشَرْمًا فَنَصَّتُهُ رَاخَتِي فَانْصُ شَهْبُ الْبُرْزَةِ سَوَاءٌ فِيهِ وَالرُّخْمُ^۵

۱. برای بررسی بیشتر، ر.ک.: استرآبادی، شیخ رضی‌الدین، شرح شافیه ابن‌حاجب، ج ۱، ص ۱۰.
۲. ای داد‌گرت‌ترین مردمان جز در معامله من، درباره توست دعوی من، هم تویی خصم و هم تویی داور (از شواهد شعری کلیله و دمنه، ص ۱۳۶ نیز ر.ک.: شرح دیوان منبئی، ج ۳، ص ۸۳).
۳. هرگاه دندانهای شیر را نمایان بینی البته گمان مبر که شیر خنده بر لب دارد (همان‌جا).
۴. اسب و شب و بیابان و شمشیر و سرنیزه و کاغذ و قلم مرا می‌شناسند (همان).
۵. بدترین شکاری که کف دستم آن را به چنگ آورد، صیدی است که در آن بازان سفید و مرغان استخوان‌خوار یکسان بودند (شاعر از اینکه با شاعران دیگر یکسان در نظر گرفته شده و بخششی همسان با آنان گرفته است شکوه کرده است) (همان، ص ۹۰، و از شواهد شعری کلیله و دمنه، ص ۱۳۳).

نمونه حل تمرین

أَعْدَلُ: بر وزن أَفْعَلٍ. النَّاسِ بر وزن أَلْفَعْلِ و مُعَامَلَةٍ بر وزن مُفَاعَلَةٍ و

طرز استفاده از معجمها و کتابهای لغت برای پیدا کردن کلمات

نزول قرآن کریم و توجه مسلمانان به علوم قرآنی در صدر اسلام و گذشت روزگاران، لزوم توجه به تدوین فرهنگهای لغت به زبان عربی و تنظیم و تدوین معجمهای مختلف را آشکار کرد. بی گمان صحابه و تابعین و تبع تابعین غالباً در این بابها بحثهایی داشته‌اند. اما تدوین فرهنگهای لغت عربی از قرن دوم هجری آغاز شده است و قدیم‌ترین فرهنگ لغت عربی موجود کتاب العین تألیف خلیل بن احمد^۱ فراهیدی (وفات حدود سال ۱۷۵ هجری قمری) است که بر اساس مخارج حروف از حلق تا لب تنظیم شده است.^۲

در سده‌های سوم و چهارم و پنجم هجری آثار باارزشی درباره لغت عربی تألیف شده است و سرانجام در سده‌های ششم تا هشتم معروف‌ترین کتابهای لغت عربی نظیر لسان‌العرب و قاموس‌المحیط^۳ به عالم ادب عربی عرضه شده است. بحث در باب این کتابها از اهداف این کتاب نیست. به همین سبب تنها به راهنمایی پژوهندگان به شیوه تنظیم این کتابها و طرز استفاده از آنها بسنده می‌کنیم.

شیوه تنظیم کتابهای لغت و معجمهای قرآن و حدیث

برای تدوین و تنظیم فرهنگهای لغت و معجمهای قرآن و حدیث معمولاً از دو شیوه به شرح زیر استفاده می‌کنند:

۱. درباره خلیل بن احمد، ر.ک.: جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی، المزهرفی علوم اللغة و انواعها؛ ج ۱، ص ۷۶ و دکتر سید جعفر شهیدی، بحثی درباره کتاب العین و مؤلف آن، مقدمه لغت‌نامه دهخدا، ص ۲۲۸.
۲. مؤلف برای تألیف این فرهنگ حرف عین را که از حروف حلق است بر حروف دیگر مقدم داشته و کتاب را با حروف لبی (باء و میم) به پایان برده است.
۳. درباره لسان‌العرب و قاموس‌المحیط، ر.ک.: مقدمه لغت‌نامه دهخدا، ص ۲۴۱.

۱. نظم «الفبایی» یا «ابتثی». روش منطقی برای سهولت مراجعه به فرهنگهای لغت و معجمها پیروی از ترتیب الفبایی در همه حروف از اول تا آخر است؛ مانند: فرهنگ الرائد، تألیف جبران مسعود که بر اساس شیوه الفبایی تنظیم شده است. اخیراً بعضی از معتبرترین فرهنگهای زبان عربی نظیر لسان العرب نیز به همین شیوه تنظیم و منتشر شده است.

۲. تدوین فرهنگها و معجمها بر اساس ریشه لغات. این شیوه یکی از معمولترین راههای تدوین فرهنگها و معجمها در زمانهای گذشته و نیز صدساله اخیر بوده است و خود به دو روش مشهور صورت می گیرد:

الف) تنظیم فرهنگها و معجمها بر اساس ریشه لغات به ترتیب از فاء الفعل تا لام الفعل. مؤلفان این گونه قاموسها و معجمها ابتدا لغات را بر اساس ریشه‌های آنها دسته‌بندی کرده، آنگاه به تنظیم ریشه‌ها بر مبنای الفبا پرداخته‌اند؛ مانند اقرب الموارد فی فصح العربیة و الشوارد تألیف سعید خوری شرتونی لبنانی و المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم تألیف محمد فؤاد عبدالباقی. برای استخراج لغات و یا آیات قرآن کریم پس از پیدا کردن ریشه یک لغت با مراجعه به کتب لغت و یا معجمها به آسانی می‌توان به لغت و یا آیه قرآنی دست یافت.

ب) تنظیم فرهنگهای لغت بر اساس ریشه لغات و با توجه به لام الفعل آنها. جماعتی از عالمان لغت آثار خود را بر اساس ریشه لغات و با توجه به لام الفعل ریشه تنظیم کرده‌اند. در این گونه فرهنگها ابتدا ریشه لغات بر پایه لام الفعل دسته‌بندی شده و در مرحله دوم برای تنظیم کتاب فاء الفعل مورد توجه قرار گرفته است؛ مانند کلمات «ابد»، «اسد»، «برد»، «بعد» و «بلد» را باید در باب دال - که حرف آخر ریشه است - و ترتیب الفبایی فاء الفعل جستجو کرد. نمونه بارز این گونه فرهنگها لسان العرب تألیف جمال‌الدین محمد بن مکرم مشهور به ابن منظور و قاموس فیروزآبادی یا قاموس المحيط تألیف مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی است.